

کشف المحجوب

ابوالحسن علی بن عثمان بن جوزی غزنوی
ترجمه علی بن عثمان بن جوزی غزنوی

☆ پس از این تو ضیحات نسبة مطول و لی ضروری که طی آن کوشیدیم مطالب معلوم در باره کشف المحجوب را خلاصه کنیم ☆ اینک لازم می بینم به بخشهای ترجمه نشده مقدمه ژو کو فسکی بر چاپ کتاب توجه شود ولی البته درین هنگام که مخصوصاً در باره زبان و سبک جلابی گفتگومی شود، نمیتوان راجع به آثار دیگر مؤلف که بد بختانه از بین رفته است صحبت کرد و یا آنها را بر شعر د ژو کو فسکی در مقدمه خود فهرست مفصلی از منابع جلابی آورده و در باره آنها بحث جامعی کرده است عبارات کشف المحجوب و تذکره الاولیای عطار را با هم مقایسه کرده اقتباسات عطار را از جلابی نشان داده است .

☆ ☆ ☆
هر چند نیکلسون در ترجمه خود همه جای از مؤلف کشف المحجوب بنام هجویری یاد میکند ولی من درین نبشته نسبت جلابی را با کار برده ام، نه از آن جهت که ژو کو فسکی چنین کرده است بلکه از آن جهت که شیخ عطار در تذکره الاولیای و جامی در نفحات الانس او را به همین نسبت خوانده اند، دارا شکوه او را حضرت پیر علی هجویری می نامد و سپس میگوید جلاب و هجویری دو محله است از محلات شهر غزنو که انتقال کرده اند از یکی بدیگری، در سر آغاز کشف المحجوب چاپ سمرقند و الجلابی الغزنوی، یاد شده ولی مؤلف در شروع کتاب دو سه جای خود چنین ذکر میکند، قال علی بن عثمان بن علی

☆ By L.S. DUGIN. Journal Royal Asiatic Society of Bengal

☆ ترجمه این توضیحات در دو شماره گذشته این نامه منتشر شد . آریانا

الجلالی الغزنوی ثم الهجو یری، و این برای درستی نسبتی که من برگزیده ام بر هان قاطع است. نویسند ه از این جمله چهار نکته در مییابیم: نخست آنکه وی در جلاب بزاد و مدتی در انجا که محلی یا حومه ای از غزنه بود بست دوم آنکه پس از مدتی به هجو یر که قطعاً قسمتی از غزنه را تشکیل نمیداده است منتقل شد به بیان دیگر اگر غیر از این می بود باید کلمات «ثم الهجو یری» را پیش از نسبت «الغزنوی» استعمال می کرد، سوم آنکه دار اشکوه به خطا گفته که جلاب و هجو یر، هر دو، از محلات غزنین بوده است و چهارم آنکه سامی ما خدش هر چه بوده باشد، راست میگوید که هجو برقر به ای بود در جوار غزنه؛ نسبت اشخاص عموماً از زادگاهش انتخاب و اقتباس می شود نه از جایی که در آن مقیم است، و لو مدت این اقامت دراز باشد، بنا برین به عقیده نگارنده داتا گنج بخش را باید همواره، جلایی خواند نه هجو یری و نه لاهوری. هر چند در لاهور مرد و دفن شد و شاید قسمت بزرگی از کشف المحجوب را در همانجا نبشت. اضافه برین او در سراسر کتابش هر جا به مناسبتی که از خود یاد میکند میگوید «من که علی بن عثمان الجلابی ام»



کنون نویسند ه بر آنم که گفته های ژو کوفسکی را در باره کلمه بندی و عبارت کشف المحجوب لفظ به لفظ ترجمه کنم، در جاهایی که نتوانم با دشمند فقید موافق باشم آنرا تذکر خواهم داد. ژو کوفسکی کلمات و عباراتی را که مورد گفتگو قرار داده است از چاپ انتقادی خود گرفته ولی من با آنکه فکر میکنم شاید این نقل قولها را در نظر خواننده از زشی چند آن نخواهد بود. از چاپ (۱۹۲۳ ع-۱۳۴۲) که به چاپ لاهور معروف است و در دسترس همگان قرار دارد نقل مینمایم. حرف «ژ» نشان ماخذ ایشان است و ل، علامت ماخذ من [در ترجمه فارسی از ذکر سطر و صفحه هر دو چاپ خودداری شده].

ژو کوفسکی پیش از آن که به بیان خصوصیات سبک و زبان جلایی پردازد تا کید میکند که نسخه ای که وی در چاپ کشف المحجوب از آن استفاده کرده کهن ترین نسخه ای است که شناخته شده. به علاوه او این نسخه را با نسخه

قدیمی دیگری مقابله و تطبیق کرد و بنابراین عقیده دارد: «کلمات و تعبیرات نادر فارسی، مانند خصوصیات دستوری، در اصل این کتاب بسیار بوده است، اما در نسخ جدید، هر قدر تاریخ آن نزد یکتر می شود، این خصوصیات و کلمات کمیاب، به تدریج از بین می رود و جای خود را در دست مستنسخان نوین به تعبیرات جدید می سپارد، بدین ترتیب به عقیده او، متن اصلی مشتمل بر عبارات و طرز بیانهای کهن بسیار دیگری نیز بوده است که در نسخه ویانا مورخ قرن نهم هجری، که وی از آن استفاده کرد، دیده نمی شود. پس از بیان خصوصیات که بدانها اشارت رفت، خواهیم دید، که تا کجا می توانیم بدون قید و شرط، درین زمینه ها با نظریات استاد فقید موافقت نماییم.

مثالهای که ژو کوفسکی از خصوصیات نسخه ویانا نقل میکند به شرح زیر است:

۱- خصوصیات املائی و تعدیل آوازها

های آخر کلمه «که و چه» در اثر کتب با کلمات دیگر غالباً از بین می رود، مانند: آنچه، آنک، بدانچ، چنانک، از آنک. «که» را بهر معنی که استعمال گردد «کی» می نویسند. هیچ چیز (بهر دو صورت) نی، نه - و همی، می نوشته می شود. در نسخه «ژ» تلخ، تلخ نبشته شده اما در «ل» تلخ. بجای ترکیدن، در «ژ» طریقیدن اما در «ل» ترقیدین آمده که ناشر آنرا نسخه بدل نشان داده است. بجای «از آنجا» و «اندر آنجا» در نسخه ویانا همه جا «ازنجا» و «اندرنجا» است اما در چاپ رعایت نشده. به عقیده من بسیار احتمال می رود اصل این املائی غلط «ازینجا» و «اندرینجا» بوده باشد زیرا اختصار «ی» نسبة عمومیت دارد در حالیکه حذف الف ممدوده، عجیب می نماید. ژو کوفسکی درین مورد اشارتی نکرده است و مشکل است بطور قطع حکم کرد که کدام یک ازین دو حدس، صائب تر است. پس از حروف علت بجای «ال» همیشه زال معجم نوشته نشده. بنابراین در چاپ ژو کوفسکی هم اصل آن حفظ نشده است. در نسخه «ژ» معاوضه «ب» بجای «و» و «ف» بجای «ب» در چندین کلمه نشان داده شده؛ ما چند مثال بر جسته آنرا در اینجا نقل میکنیم: نبستن، نبشت، بر زیدن

نا بر زیدن (۱) برز ش (۲) برزگر (۳) سکوانی (۴) زفانها و زفانی. ولی در نسخه اول، نوشتن، نوشت، و زیدن، ناور زیدن، زبانها و زبانی هست. در بان و ستور بان در هژء بدون ابدال ثبت است و ستور بان در هژء به امیر بدل شده.

۲- اشکال و تهجیرهای دستوری

الف - اسم ها

ان، در آخر کلمه برای جمع غیر ذبوح، اسم معنی ورستنی ها مانند خران اندوهان گناهان و درختان، بکار رفته. خران، در نوشته های امروزی هم متداول است ولی در زبان مخاطب مستعمل نیست؛ جمع اندوه در اول، به شکل اند و ها نیز آمده، جمع گناه را گاهی گوناها آورده و گاهی گوناهان، جمع الجمع در هژء هست مانند لغتها. ولی در اول، صورت صحیح عربی آن یعنی لغات چاپ شده

يك شکل جمع غیر معمول در گان: کبر گان و حتی در هژء، گبریان دیده می شود، در حالیکه در نوشته ها و گفته های امروزی ما، همانسان که باید، گبرها هست. من شخصاً، یقین ندارم که در نسخه و یانا گبر گان (جمع گبرک یا گبره که هر دوی آن، شکل تصغیر گبر است) نباشد. در معرفی يك تفسیر فارسی برقر آن کریم بقلم ادوارد برون چاپ سال ۱۸۹۴ و تاریخ بیهقی چاپ سال ۱۳۰۷ هم کبر گان ضبط شده ولی نظریه نویسنده همان است که نیشتم.

(۱) اادات معنی «نا» معمولاً در کلمات مرکب بکار می رود یعنی وقتی که با اسم و صفت ترکیب شود مثلاً، نا گاه، نا کام، نامرد، نا بکار، نا کس، ناگزیر و غیره. ولی این استعمال در صورتی پذیرفتنی و مجاز است که با مصدر و وجه و صفت افعال بکار رود. در فارسی دستوری یا قانونی بدین ترتیب بکمال بر می آید می نگردند ولی در تناجک هم میت دارد.

(۲) در «ل» جای ورزش آمده ولی در جای دیگری به پذیرش تبدیل شده است که احتمال خطای رو نویس کننده است.

(۳) قیاس، در اینجا استاد ما را به غلط انداخته این کلمه در کتابت و تلفظ برزگر است. در نسخه لاهور نیز چنین است و هیچگاه نشدید. ایم کس آراور زگر بدو یسد (جز فرهنگنامه ها) یا تلفظ کنند.

(۴) در چاپ لاهور «سک» بدل شده آمده اما مقصد سگبانی است:

در «ژ» جمع همگی بصورت غیر معروف همگان چاپ شده و نیز همگنان ولی در «ل» صورت معمول، همه، و جمع آن، ایشان، بطبع رسیده است و در نسخه بدل ژ ازان استفاده شده بعقیده من جمع همگی شاید همگنان شود اما همگان را جمع همه دانستن یقیناً بی مورد و نشان کمال بد ذوقی است.

بقول ژو کوفسکی ادات حالت مفعولی «را» با حالت فاعلی استعمال شده مثلاً درین جمله «... نصاری را ورهبانا ترا اندر شدت اجتهادشان اندر مشاهده اندی» ولی در «ل» «را» در هر دو کلمه نیست و بجای کلمه اندی، بودندی بکار رفته؛ ژ «... ویرا اندر مجاهدت شانی عظیم داشت» آورده گوید: به مقدمه اسرار التوحید چاپ ما و مجلد دوم تذکرة الاولیا طبع نکلسون رجوع شود.

من مجبورم اختلاف نظر خود را باناشر فقید درین زمینه، اظهار نمایم: ادات «را» برای افاده حالت فاعلی استعمال نمیشود و آنچه که حقیقه در روش مؤلف مشهود است اینست که وی جمله ای را به یک ترکیب شروع میکنند و در نیم راه آنرا به ترکیب دیگری تبدیل می نماید: جمله آغاز «نصاری را» نشاید به «اندر مشاهده اندی» بلکه باید به «مشاهده بودی» پایان دیگری ازین قبیل ختم گردد. شروع جمله با مفعول صریح تغییر شده. خطا، خلاف آنچه نکلسون گمان برده از ناسخ نیست؛ او میگوید: قبلاً اینها را غلط نسخه نویس می پنداشتم اما اینکه غلط از خود موافق است از آن روشن می شود که مستنسخان بعدی با حذف «را» کوشیدند جمله را درست کنند. مراجعه به اسرار التوحید که روش نگارش آن از کشف المحجوب بهتر است نمیتواند مراقبان و متقاعد کند، راجع به تذکرة الاولیا و علت انتخاب سبک آن جای دیگری سخن خواهد رفت. ژو کوفسکی در حاشیه صفحه ای که بر این مسأله بحث کرده است به نکته جالب و درستی اشارت میکنند و گوید: انتخاب این جمله از طرف نکلسون «نقلست که مدتی احمد را آرزوی عبدالله مبارک میکرد» خارج از موضوع است.

«احمد را» در حالت مفعولی است که با آرزو کردن و به صیغه مفرد غائب استعمال شده؛ برای آنکه مطلب روشنتر شود توضیح میکنم که «آرزو کردن» در سراسر کتاب از طرف جلایی بعین ترتیب استعمال شده چنانکه «درد کردن» را نیز آنسانکه در معاوره عادی مستعمل است بکار برده، نوشته است: احمد را بایش درد می کرد.

ادات «را» در چاپ ژو کوفسکی در چند مورد پس از اضافه، به شرح ذیل نقل شده: از برای ویرا، از برای خدایرا، بهر چرا، از برای باطلی را، از برای چرا، از برای خداوند را، از برای هوای نفس را، از کاهلی و ممدر جهل را (در هیچ يك از این هشت مورد در چاپ لاهور کلمه «را» دیده نمیشود) در اسرار التوحید، زچرا، آمده، در «حالات و سخنان»، که نسختی از آن در موزه بریتانیا هست (این نسخه که نام ندارد و نام مؤلف آن هم یاد نشده است حاوی گزارش ابوسعید بن ابی الخیر و ابوالحسن خرقانی است) می خوانیم: از ترس خداوند را و در یوسف زلیخای فردوسی چاپ آکسفورد سال ۱۹۰۸: از بهر یعقوب را. این تعبیر عجیب در لهجه سده هم وجود دارد و ژو کوفسکی در آن باره در مجلد دوم کتاب خویش بنام «مواد برای مطالعه لهجه های فارسی» بحث کرده است.

این خصوصیت متعلق به کشف المحجوب یا نسخه و یا نای آن نیست بلکه خصوصیت عمومی زبان فارسی است: من نمیتوانم تصور کنم چگونه در پی يك بای (بی تکیه) در فارسی اضافه بکار می رود. بنا بر این چند سطری را که ژو کوفسکی برسم مثال در اینجا ذکر کرده بود حذف کردم.

حالت مفعولی صریح «را» که غالباً بفرض نشان دادن هدفی بکار می رود به کثرت مستعمل است حالا نکه در زبان بسیار عصری، این ترجیح به حرف ربط مانند در «به»، برای و غیره داده می شود: این جمله آنرا گفتم تا (۱) این کتاب مر آنرا ساختم تا (۲) امید آنرا (۳) مر آن معنی را که (۴) ازین ده امام معروف مرتصوف را یکی وی بوده است (۵) مر عز اسلام و نجات تنها و رضاه خداوند تعالی (۶) مصاد و اادات غربی، خواه مفرد بکار رود یا کمر با افعال معین فارسی، حالت مفعولی میخواد: نسبت و اضافت همه خلق هر چیز را بخود (۷) ردد هجر مشایخ و برا (۸) یکی حفظ بنده مرا حکام ظاهرا هر را بر خود و دیگر حفظ مرا حوال باطن را بر بنده (۹) لباس جامع مر کل مقامات طریقت و فقر و صفوت را (۱۰) مر حق را منکر شد. جمله منکر انند مر عزیزان حضرت حق جل جلاله را (۱۱)

(۱) برای آن گفتم تا (۲) من این کتاب آنرا ساختم (۳) امید آنرا که تا (۴) برا بر با «ژو» (۵) .. ویت (۶) از برای عز اسلام و نجات تنها و رضای خداوند را. (۷) و نسبت اضافت خلق هر چه چیزی را بخود (۸) ... او را (۹) آن یکی حفظ بنده باشد مر ... و آن دیگر ... (۱۰) لباس جامعست. (۱۱) جل جلاله حذف شده

و منکر نیند مر کمال فضل و صفا، حال و کثرت اجتهاد و ریاضت ویرا (۱)
 مرجهل خود را معتقد بود (۲) مر نفی تخصیص انبیا را اعتقاد کنند.
 در پهلوی این در حتی پیوسته به عین کلمات، تر کیبهای اضافی بکار رفته
 ، مثلا منکر، بابر و به همچون برایشان (ل - بد ایشان) . در انجا که حالت مفعولی
 تحت تأثیر کلمه فارسی است که معنای ادات عربی را دارد نیز به تعبیر مشا بهی
 برمی خوریم . مرحجاب آنرا ... خریدار گشته . مرحجاب خود را ... خریدار آمده .
 استعمال بغایت غریب در تر کیب (ازان - به کسرنون) دیده می شود که برای
 اجتناب از تکرار عین لفظ بکار رفته : فرق میان آنک ... و ازان آنک (۳)
 فرق باشد میان بنده ... و ازان بنده (۴).

درجه تفضیلی مو عالی از اسم تشکیل شده : هر که نیکو خوتر وی صوفی تر
 (۵) دوستر دوستان (۶) زاهد تر از تسوهر گیز ندیدم - دوستریسن
 زنان - دشمنترین دشمنان (۷)

در تر کیب کردن فعل دوست داشتن، دوست، اغلب بمعنای تفضیلی بکار
 می رود . استعمال درجات مقایسوی را در اسماء به شکل نبشته های رائج عصر بسیار
 دیده ایم مثلا : این ازان ختر است (به برون و نیک - لسون مرا جمع شود)
 و در اسرار التوحید هست که : هزار بار مرید تر

پوشش ماه سوم اسفند و مطالعات فرهنگی

- (۱) منکر وی نیند .. و ریاضت او را (۲) معتقد باشد.
 (۳) در هر دو حال، آنکه، هست و بجای «از آن» کلمه مفهوم تر، میان، استعمال شده
 (۴) هر دو چاپ مطابقت است .
 (۵) در چاپ لاهور بجای نیک خوتر، نیک خوئی تر است و مثال دیگری
 را از درجه تفضیلی که از اسم نیک خوئی تشکیل شده ارائه میدارد و آن اسمی است
 که از صفت نیک خوشتر شده . درینجا باید بیفزاییم که در فارسی، آن تفاوت
 دقیقی که میان اسما و صفات در زبانهای لاتینی و یونانی و رومی و آلمانی وجود دارد وجود نیست
 (۶) ژ : و اندرین معنی دوستر دوستان ابو جاهد مروزی بود . در حاشیه، نسخه
 بدل قید شده : درست تر . ولی در، ل چنین است : و اندرین معنی درست تر ابو جاهد
 دوستانی مروزی بوده است . این بهتر معنی میدهد و با سیاق عمومی کلام برابر تر است .
 (۷) دشمنترین دشمنان، به عقیده من فارسی خوبی است، بیشتر ازین جهت که
 این جمله ترجمه از قول معروف عربی منسوب به پیغمبر اکرم است که : اعدای
 عدو و ک نفک التی بین جنیبک .

درجه تفضیلی، حتی در شکل عربی خود، چنانکه معمول است با «از» و «که» تعبیر شده: و اندر دوزخ خیمه زدن نزد یک فاسق دو ستر کی یک مسئله الخ (۱) فاضلتر کی فقر (۲) و سهل بن عبدالله (رض) گفت شکم پر از خمر دو ستر دارم که بر از طعام حلال (۳) در بعضی حالات مطلب با اضافه ساره هم افاده شده: مجهولتر همه قوم (۴) این اعز آن (۵).

تا و دال در کلماتی که مبین درجه تفضیلی است قبل از جزء آخر کلمه درجه تفضیلی ساقط شده: سختتر، بلندتر (و خود بر بام بلندتر برفتند) بتر، دوسترین، و دو ستر — هر چند شکل کامل آن یعنی دوست تر و سست تر نیز گاهی استعمال شده است (۶)

به عقیده استاد، افزودن اضافه مانعة الجمع «به» را به صفت، که به حیث قید استعمال شده، نمیتوان ناگفته گذاشت: «غنا مرحق را نامیست بسزا و فقر مر خلق را نامیست بسزا». در اینجا باید علاوه کنیم که هر چند «بسزا» صفت است سزا خودش اسم است و فقط با افزودن اضافه «به» یا یک پیشوند، هر چه باشد صفت می شود. این مثال بدین ترتیب، به مقصد جواب نمیدهد. «بدرست و می اند» جمله عجیبی است اما حتماً نتیجه بیسوادی مولف بزبان فارسی است و درین باره جای دیگری صحبت خواهیم کرد. همچنین نتیجه روش استنساخ متن است به وسیله کاتبانی که یکی از نسخه دیگر رو نویس می کردند و سواد فارسی ایشان احتمالاً از عین نوع سواد مولف بوده است.

قید در یک جمله غالباً هر جای قرار دارد: عظیم کاری شکر نست (۷) استعمال اسم فعل (مصدر مخفف) و اسمای معنی که از اسم مفعول بوسیله یای مصدر مشتق شده بسیار است: شناخت آب (۸) پذیرفت شریعت، گزار دامر (۹) یا فتش راهر گز نا یافت نباشد

(۱) و اندر دوزخ خیمه زدن در ست تر از آن بود بر فاسق که یک مسئله از علم بکار بستن (۶) فاضلتر است از فقر (۳) رهز (رض) حذف و بجای گفت، گوید استعمال شده. (۴) مجهول از همه (۵) این اعزاز آن بود. (۶) سخت تر، بلندتر (دی بر بام بلند تر از من بر شدند) و بد تر.

(۷) «نا شر طبع لا هور» یک قسمت جمله را رها کرده کاتب از یک فقره که با «بس آنچه» آغاز می شد به فقره ای که با «بس آن» شروع می شود غیر زده. (۸) شناسختن (۹) از کند اردن امر او

از گفت بی گفت شدم، گفت بی دید (۱) فرا گفتی آید (۲) داشت وی (۳) کستکی رسید کی (۴) گذاشتکی، سیر خورد کی. پساوندهای ضمیری به اسمائی که مستقیماً به حروف مصوت طولانی ختم می شود اضافه شده بدون آنکه طبق معمول یائی بدان پیوند گردد: دستهاش (۵) انتهاش (۶) در تر کیب مشا بهی با حرف ربط «تا» نیز با ینگونه استعمال بر میخوریم: تاش بر گزیدند (۷) در دو نسخه ری که ژو کوفسکی در چاپ انتقادی خود از آنها استفاده کرد مثالی ازادات «راه» که پس از پسوندهای ضمیری بکار رفته دیده می شود: پروا باشد که بدوستی مخصوص کرداند شان (۸) در جملات زیر بن چند مثال از حروف زائد پسوندهای ضمیری بنظر میرسد: «آنها کی نامش از حق فقیر ست اگر چه امیر است فقیر است» و «کار مریدانی باشد کی ویرا از مکا بره شهوت و موا نیست هوا باز ستاندش» در اینجا از استعمال دیگر یک، بجای دیگر نباید یاد نکرده بگذریم: ونهایت یکی بدایت دیگر یک باشد (۹) یکی مقیمان و دیگر یک (۱۰) مسافران. این خصوصیت بسیار ممتاز و جالب است که هر جا مسند الیه جمع و مسند مشتمل بر اسم و فعل بودن باشند مطابق آورده می شود: علماء غافل آنان باشند کی فقراء مداهنین آنان باشند کی (۱۱) صو فیان آنانند که ما امتحانیم (۱۲) دوازده گروهند و از آن دو مردودند. آنان کی عاقلانند (۱۳) پس اولیا گواهانند (۱۴) ایشان رسیدگانند (۱۵) آنان کی محفوظانند (۱۶) دوشترین کسان... مستهلکانند و مقهوران - پنج حواس سپاه سالاران علم و عقلند (۱۷) این قوم کیا نند (۱۸).

(۱) دیدار بجای دید (۲) بگفتار آید (۳) داشت حق، چنانکه در «ژ» هم مطابق یک نسخه دیگری که هر دو استفاده ژو کوفسکی بوده بحیث نسخه بدل عوض «داشت وی» چاپ شده (۴) در هر دو داول بطور یکه ژ نسخه بدل قید کرده رسیدن است اما در موردی دیگر، رسیدگی.

(۵) دستهایش - با ید علاوه کنم که دستهایش در زبان تخاطب عصری، فارسی محاوره ای خوب است، (۶) انتهایش (۷) جمله گفت تاش بر گزیدند از چاپ لاهور کاملاً حذف شده (۸) در حاشیه بحیث نسخه بدل نیز چنین است با این وجود در متن چاپی بعد از گرداندن شان، را، نیست (۹) دیگری (۱۰) کلمه یک حذف شده.

(۱۱) برعکس: اما قراء مداهن آن باشد (۱۲) محتاجانیم؛ که معنی را تغییر میدهد اما نه روش تعبیر را (۱۳) نا نکه کا فرا نند (۱۴) گواهان اند (۱۵) ایشان رسیدگان باشند (۱۶) نا نکه محفوظانند، و این بیشتر معمول است (۱۷) عقلانند (۱۸) گروه به عوض قوم